

جهانگیر کرمی^۱

در سیاست خارجی دولت‌ها معمولاً دو وضعیت تداوم و تغییر وجود دارد. اما در برخی دولتها طی دوره‌های خاص، شاهد تغییرات و نوسانات گسترده هستیم. به طوری که این نوسانات، نوعی سردرگمی و ابهام را در ذهن تداعی می‌کنند. این موضوع، به ویژه در مورد سیاست جدید روسیه نسبت به غرب بسیار صادق است. دوره‌ای که با «اندیشه جدید سیاست خارجی» برای «همکاری با غرب» آغاز شد، با فروپاشی شوروی به «ادغام‌گرایی در غرب» گرایش یافت و با مجموعه‌ای از تحولات در داخل و خارج به «سیاست نگاه به شرق» انجامید و سرانجام در سال ۱۹۹۹، با عملیات ناتو در یوگسلاوی، حتی موضوع درگیری نظامی روسیه - ناتو مطرح شد و آغازگر دوره‌ای گشت که به «رقابت جدید» موسوم شد، و بالاخره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر همکاری میان مسکو و واشنگتن را در قبال مبارزه با تروریسم در پی داشت. در این مقاله، ایده‌های اساسی سیاست خارجی روسیه و شاخص‌های رفتاری آن در قبال جهان غرب در دوره‌های یشین - کوزیروف، یشین - پریماکف و سرانجام پوتین؛ طی سالهای پس از فروپاشی شوروی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف آن است که با بررسی این ایده‌ها و رفتارها، روند تحولات مذکور به منظور نشان دادن وضعیت سردرگمی سیاست خارجی روسیه ترسیم گردد.

۱. تلاش برای ادغام در غرب (۹۳-۱۹۹۱)

هرچند نگرش حاکم بر سیاست خارجی روسیه جدید، ادامه همان «اندیشه جدید سیاست خارجی» گورباچف بود، اما به نظر می‌رسید با کنار گذاشتن کامل ایدئولوژی کمونیستی و نقش جهانی شوروی، سیاست خارجی مسکو دچار تحولی اساسی شد. از ایوان مخوف تا پترکبیر و از کاترین تا لنین و استالین، پارادایم دولت‌سازی روسیه همواره دربردارنده چهار عنصر بوده است: برتری اهداف امنیت ملی و سیاست خارجی بر توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در داخل؛ یک جزء قوی و گاه غالب موعودگرایی ایدئولوژیک (از روسیه به عنوان «روم سوم» تا پان

۱. دکتر جهانگیر کرمی عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) است.

اسلاویسم و «سوسیالیسم جهانی»؛ گسترش و تقویت امپراتوری؛ و قدرت نظامی.^(۱) اما با تفکر جدید سیاست خارجی گورباچف و به‌ویژه در سالهای نخست پس از فروپاشی، به نظر می‌رسید که در تمام این عناصر تجدیدنظر صورت گرفته است.

این نخستین بار پس از سال ۱۹۱۴ بود که روسیه خود را در جنگ - واقعی، سرد و یا طبقاتی - با هیچ کشور یا نظامی نمی‌دید. حتی در سند «تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه» که از سال ۱۹۹۲ بر روی آن کار شد و در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۳ از سوی وزارت خارجه به کمیته امور بین‌الملل و روابط اقتصادی خارجی ارائه شد، از ۹ مورد منافع حیاتی روسیه، فقط یک مورد آن به جهان خارج مربوط بود و حتی آن هم جنبه دفاعی داشت سیاست خارجی روسیه، به وسیله منافع ملی شکل گرفته و ایدئولوژی در آن جایی نداشت. به قول کوزیرف: «رقابت ایدئولوژی‌ها پایان یافته و زمان رسیدگی به نیازهای روسیه فرا رسیده ... [و این] منافع حیاتی روسیه را نه دگم‌های ایدئولوژیک، بلکه منافع ملی اساسی شکل خواهد داد».^(۲) از سوی دیگر، به نظر می‌رسید که سنت ۴۰۰ ساله گسترش امپراتوری به فراموشی سپرده شده است، و سرانجام این که، کاهش عمده‌ای در مخارج نظامی داده شد، به طوری که بودجه ارتش در سال ۱۹۹۲ به ۳۸ درصد آن در سال ۱۹۹۱ و سطح مخارج سلاحهای متعارف در این سال به چهار برابر کمتر از سال پیش رسید. همچنین هزینه‌های دفاعی تنها ۵ درصد تولید ناخالص داخلی بود. این موضوع زمانی گویاتر خواهد بود که با رقم حداقل ۱۵ درصدی تولید ناخالص داخلی زمان شوروی مقایسه شود.^(۳)

این دوره، همزمان با اعلام «نظم جهانی جدید» از سوی جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا بود و بین‌الملل‌گرایان روسی بر این باور بودند که دیپلماسی سنتی قدرت محور که بر مفاهیمی نظیر «حوزه نفوذ» و «منطقه منافع حیاتی» تأکید داشت جای خود را به نظمی داده است که براساس دموکراسی، حقوق بشر و صلح استوار خواهد بود و نیروهای پاسدار صلح بین‌المللی، جای نیروهای نظامی قدرتهای بزرگ را خواهد گرفت.^(۴)

مفهوم سیاست خارجی نوین، روسیه را یک کشور اروپایی می‌دید که با ارائه تعریف جدیدی از هویت، نقش و منافع ملی خود، بر همگرایی و ادغام در غرب تأکید کرده و منافع کشور

را در پیوند با «جهان متمدن و ارزشهای آن» و «بازگشت به دامن تمدن غرب»، تعریف می‌کرد.^(۵) در فوریه ۱۹۹۲، یلتسین بر «تقویت جایگاه جدید روسیه در جامعه بین‌المللی متمدن و تأمین کمک غرب برای اصلاحات اقتصادی» به عنوان «دو اصل اساسی سیاست خارجی روسیه» تأکید کرد.^(۶) کار به جایی رسیده بود که دستگاه سیاست خارجی خواستار اتحاد با آمریکا و دیگر کشورهای غربی و عضویت در ناتو بود، چراکه از این نگاه، مسکو و واشنگتن دو شریک و همکار تلقی می‌شدند که با یکدیگر در یک مسیر گام بر می‌داشتند.

دست‌اندرکاران سیاست خارجی روسیه در این دوره، که به «بین‌الملل‌گرایان»، «لیبرال‌ها»، «آتلانتیک‌گرایان» و یا «غرب‌گرایان» مشهورند، رفتار خارجی ملایم و انطباق‌جویانه‌ای با غرب در پیش گرفتند، به طوری که آندره کوزیرف وزیر امور خارجه معتقد بود که «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک از هم آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر است».^(۷) از نظر او، دموکراسی‌های غربی متحدان طبیعی روسیه پنداشته می‌شدند و روسیه می‌بایست وضعیت یک «کشور نورمال» و شریک قابل اعتماد در جامعه دول متمدن را پیدا کند.^(۸) اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه، عضویت در نهادهای غربی بود، چراکه این کشور برای موفقیت در اصلاحات به حمایت آن نهادها داشت آنها امیدوار بودند که پیوستن روسیه به نهادهای بین‌المللی، به انتقال هنجارهای دموکراتیک به روسیه و تضمین همکاری‌های چندجانبه کمک کند.

به لحاظ امنیتی، این امید وجود داشت که در پایان جنگ سرد، نقش ناتو تضعیف شده و سازمان امنیت و همکاری اروپا در مسیر یکپارچگی روسیه با غرب، نقش یک نهاد امنیتی برتر را عهده‌دار شود. توجه به غرب بی‌اهمیت شدن آسیا و جهان اسلام را به دنبال داشت^(۹) و رهبران روسیه همان خطراتی را متوجه کشور خود می‌دیدند که مقامهای آمریکایی نیز آنها را در کشور خود احساس می‌کردند؛ یعنی خطر تروریسم، بنیادگرایی مذهبی و تکثیر هسته‌ای. کوزیرف بازگرداندن احتمالی جزایر کوریل را به ژاپن مطرح می‌کرد.^(۱۰) در این دوره، مجموعه‌ای از همکاری‌ها پیرامون موضوعات استراتژیک به عمل آمد که دومین پیمان کاهش سلاحهای استراتژیک میان مسکو و واشنگتن، حمایت از برنامه پیاده کردن و نابودی سیستمهای موشکی

دوربرد و کلاهکهای هسته‌ای اضافی شوروی مستقر در سرزمینهای روسیه، بیلوروس، اوکراین و قزاقستان، و همکاری با آمریکا در خلع سلاح هسته‌ای اوکراین، بیلوروس و قزاقستان (پروتکل لیسبون در مه ۱۹۹۲) از مهمترین آنها بود. همچنین باید به رأی مثبت روسیه به قطعنامه تحریم سازمان ملل متحد علیه صربها در بحران بوسنی (۲۹ مه ۱۹۹۲)، موافقت با اقدامات ناتو طی سالهای پس از آن در بوسنی و موافقت با درخواست آمریکا مبنی بر توقف فروش موتور موشک به هند اشاره کرد.^(۱۱) در حوادثی که طی این سالها در جمهوری‌های پیرامونی (جمهوری جداشده از شوروی سابق) به وقوع پیوست، مسکو عمدتاً سیاستی آشتی‌جویانه، عدم مداخله‌گرایانه و حتی انزواگرا در پیش گرفت و در برخی موارد، مسایل خارج نزدیک به فراموشی سپرده شدند.

همکاری روسیه و غرب در این دوره به سطح بی‌سابقه‌ای رسید و روس‌ها کوشیدند تا خود را به هنجارها و قواعد نهادهای بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا متعهد سازند. آنها همچنین به ادغام در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری همت گماشته و خواهان عضویت در گروه هفت کشور صنعتی جهان شدند و در نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بانک اروپایی بازسازی و توسعه، و شورای اروپا حضور یافتند.^(۱۲) اما سیاست خارجی غربگرا در روسیه زمانی جولان داشت که نیروهای سیاسی و اقتصادی مخالف آن از قدرت‌چندانی در درون جامعه برخوردار نبودند و مقبولیت اجتماعی آنها در سطح پایینی قرار داشت. فعالیت حزب کمونیست پس از کودتای ناموفق ۱۹۹۱ ممنوع شده بود و حزب مذکور به عنوان نیرویی که مدافع فضای سیاسی بسته گذشته به‌شمار می‌رفت نگرسته می‌شد. حتی بعد از مدتی که فعالیت مجدد حزب کمونیست از سر گرفته شد، این حزب نه تنها در مقابل محبوبیت بالای اصلاح‌طلبان از محبوبیت مردمی چندانی برخوردار نبود، بلکه تمامی توان و انرژی رهبران آن در دوره جدید صرف زدودن اتهامات گذشته و تجدیدنظر در دیدگاهها و عقاید حزبی و نوعی بازسازی ساختار، برنامه‌ها و سازماندهی نیروهای حزبی شد.^(۱۳)

سیاست خارجی مسکو طی این سالها در پیگیری «دکترین همبستگی دموکراتیک»^(۱۴) و با خوش‌بینی زیاد درصدد کسب هویتی اروپایی و غربی برای روسیه، به حمایت از غرب و

آمریکا در امور جهانی دست زد، اما برخی عوامل موجب شدند تا این وضعیت دیری نپاید. از یک سو، نگرش‌های متفاوتی از سوی کانونهای قدرت همانند ارتش، حزب کمونیست و ملی‌گرایان در مخالفت با سیاست لیبرالها ارائه می‌شد که کوزیرف آنها را با واژه‌هایی چون «بلشویک‌های جدید»، «میهن پرستان نوین» و یا «حزب جنگ» خطاب می‌کرد.^(۱۵) از سوی دیگر، محور سیاست خارجی جدید بیشتر مفهومی و آرمانی بود و کمتر برنامه‌ای برای اجرا داشت، چرا که مؤلفه‌های هدایت‌کننده آن، عمدتاً روشن‌فکرانه و در برخورد با مسایل و مشکلات سیاست خارجی روسیه، فاقد توان لازم برای پاسخگویی بودند.^(۱۶) و سرانجام این که، از سوی جهان غرب نیز همکاری‌ها و مساعدتهای لازم صورت نگرفت و روسیه هم در داخل و هم در جمهوری‌های پیرامونی با حجم عظیمی از مسایل و مشکلات سردرگریبان شد که بسیاری از مردم و نخبگان، آن را ناشی از سیاست خارجی مماشات‌جویانه در قبال غرب و عدم کمک از سوی آنها می‌پنداشتند.

پاسخ آتلانتیک‌گرایان به این انتقادات آن بود که امکانات و قدرت کنونی روسیه، این اجازه را نمی‌دهد تا به تنهایی سیاستهایش را با موفقیت پیش برد. از نظر آنها، کاهش در قدرت نظامی و مشکلات فزاینده اقتصادی نیازمند سیاستی همکاری‌جویانه بود.^(۱۷)

۲. آغاز نگرانی‌ها و شکل‌گیری جریانات مخالف (۹۵-۱۹۹۳)

همزمان با حاکمیت ایده ادغام‌گرایی بر سیاست خارجی روسیه، گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف که روسیه را یک قدرت بزرگ دارای منافع خاص قلمداد کرده و توجه به الزامات ژئوپلتیک را مهمتر از ایده همگرایی با غرب می‌دانستند،^(۱۸) با استفاده از مسایل و مشکلات پیش آمده در منطقه خارج نزدیک و بالکان و نیز وخامت اوضاع اقتصادی در داخل، توانستند به وزنه مهمی در معادلات داخلی قدرت در روسیه تبدیل شوند و حتی در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳، بیشتر کرسی‌ها را تصاحب نمایند.

این جریان‌ها که بر بازگشت روسیه به گذشته پُرشکوه خود تأکید می‌کردند، اگرچه نتوانستند روسیه را به عقب برگردانند، اما به مانعی عمده بر سر راه تداوم سیاست خارجی نسل

اول اصلاح‌طلبان تبدیل شدند.^(۱۹) کمونیست‌ها به رهبری زیوگائف و ملی‌گرایان افراطی به رهبری ژیرینفسکی مهمترین گروه‌های مخالف سیاست خارجی ادغام‌گرایانه بودند.

اعلام استقلال جمهوری دنیستر، تحمیل محدودیت بر شهروندان روس تبار ساکن جمهوری‌های بالتیک و تصویب قطعنامه‌های تحریم علیه صربستان در شورای امنیت سازمان ملل متحد موضوعاتی بودند که به‌ویژه موجبات فشار افکار عمومی و مخالفان را بر سیاست خارجی فراهم آوردند.^(۲۰) این مخالفان بر دفاع فعالتر از منافع ملی روسیه در منطقه خارج نزدیک، توجه به موضوعاتی چون انتقال جنگ‌افزارهای هسته‌ای شوروی در جمهوری‌های جداشده به روسیه، حل و فصل منازعات مرزی و دفاع از روس‌های ساکن «خارج نزدیک» و به‌ویژه به کارگیری نیرو در مولداوی و استونی و حمایت از صرب‌های بوسنی تأکید داشتند.^(۲۱) موضع سرسختانه آنها در مورد مسایل دنیستر و بوسنی نشان می‌داد که نیروی نظامی را ابزاری معتبر در روابط بین‌الملل قلمداد می‌کنند.

از نظر مخالفان، سیاست خارجی کوزیرف سیاستی ضعیف بود که «تصمیم‌گرفته است روسیه نباید اقتدار خود را خارج از مرزهای فدراسیون نشان دهد و در منازعات جمهوری‌های دیگر درگیر شود و به جای منافع روسیه در خارج نزدیک، همکاری با سازمانهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد و سازمان امنیتی و همکاری اروپا را در اولویت قرار دهد».^(۲۲) نفوذ مخالفان در شورای عالی منجر به پذیرش شناسایی جمهوری دنیستر و درخواست از دولت برای جلوگیری از تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه صربستان شود.

از سوی دیگر، کمک ارتش به یلتسین در سرکوب پارلمان، منجر به درخواستهایی از سوی آنها گردید که از آن جمله تصویب دکترین نظامی جدید در سال ۱۹۹۳ بود. در این دکترین، حق به کارگیری نیروهای نظامی از سوی روسیه در منطقه خارج نزدیک به رسمیت شناخته شده و برای نخستین بار به ضربت نخست‌هسته‌ای در پاسخ به حمله (با هر جنگ افزاری) به مراکز هسته‌ای و موشکی روسیه، اشاره گردید.^(۲۳)

منازعات قومی در گرجستان، قره‌باغ و تاجیکستان با ارزیابی استراتژیک مجدد در کرملین همراه شد، به‌طوری که حتی بین‌الملل‌گرایان نیز بر این نکته واقف شدند که «جامعه

جهانی برای متمرکز ساختن تصمیم و ایجاد فرصتهای ضروری برای ایفای نقش مؤثر سازمانهای بین‌المللی در حل منازعات ناتوان بوده است.^(۲۴) آنها به این نتیجه رسیدند که جدا از کهنه بودن زور، خوداتکایی و یکجانبه‌گرایی، این سه را باید در دفاع از منافع ملی روسیه و اقلیت‌های روس در خارج نزدیک، بخشی از ابزارهای سیاست خارجی برای آینده قابل پیش‌بینی دانست.^(۲۵)

با تصویب سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه»، نوعی اجماع میان‌گروه‌های مختلف ایجاد شد که حول سه مفهوم اساسی می‌گشت: روسیه به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای، روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و روسیه به عنوان یک ابرقدرت هسته‌ای. مفهوم نخست به حق روسیه در توسل به زور در خارج نزدیک و نقش ابرقدرتی آن اشاره داشت که برای این نقش، مفهوم «دکترین مونروئه روسی» وضع گردید.^(۲۶) از این نگاه، روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، دارای پتانسیل، نفوذ و مسئولیت لازم در امور جهانی به‌ویژه در حوزه‌ها نفوذ سنتی در بالکان و خاورمیانه است، و ابرقدرت بودن مسکو در عرصه جنگ‌افزارهای هسته‌ای یک واقعیت است، چرا که روسیه تنها کشوری است که توان نابودی آمریکا را دارد.

مسایلی چون «برنامه مشارکت برای صلح» ناتو در سال ۱۹۹۴ که به منظور تقویت همکاری سیاسی و نظامی ناتو کشورهای تازه استقلال یافته ایجاد شد موجبات نگرانی مسکو را فراهم آورد. هرچند که روس‌ها به امید تبدیل آن به نهادی جایگزین برای عضویت کشورهای شوروی پیشین، عضویت در برنامه مشارکت برای صلح را پذیرفتند. مسکو با وجود مخالفت‌های شدید داخلی، در جهت عضویت در ناتو به همکاری با آن در جریان بحران بالکان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ پرداخت، اما وقتی که در سال ۱۹۹۵، شرایط عضویت در آن سازمان اعلام شد، روس‌ها ناامید شدند. پنج معیار برای عضویت در ناتو عبارت بودند از: ۱. استقرار دموکراسی؛ ۲. احترام به حقوق بشر؛ ۳. اقتصاد بازار؛ ۴. کنترل غیرنظامی نیروهای مسلح؛ و ۵. روابط خوب با دولت‌های همسایه و حل اختلافات قومی در داخل.^(۲۷) اگرچه برخی اعضای ناتو چون ترکیه نیز از نظر معیارهای فوق دارای مشکلات زیادی هستند، اما اعلام چنین معیارهایی در این زمان به معنای دست‌رد به سینه روسیه بود.

مشکلات سیاست خارجی با غرب، به‌ویژه زمانی نمایان شد که تحت فشار افکار عمومی در داخل، همکاری با ناتو و سازمان ملل متحد در یوگسلاوی (در جریان جنگ در کرواسی و بوسنی)، به سوی تمایل به یک شریک برابر با آمریکا و قدرتهای بزرگ اروپایی کشیده شد و در نتیجه روسیه به ستیزه و مقابله با طرحهای صلح روی آورد. سیاست اتحاد پان‌اسلاوی طرفداران زیادی پیدا کرد و دومای روسیه در ژانویه ۱۹۹۴، قطعنامه‌ای تصویب کرد که تحریم علیه صربستان را رد و حملات هوایی ناتو علیه صربها را محکوم می‌کرد. اما تشدید حملات ناتو علیه صربها به روس‌ها نشان داد که از یک سو، همکاری آنها با غرب بی‌تأثیر است و از سوی دیگر، به افکار عمومی روسیه اهمیت داده نمی‌شود. در فوریه ۱۹۹۴، یلتسین به جان میجر (نخست‌وزیر بعدی بریتانیا) یادآوری کرد که «بدون مشارکت روسیه، راه‌حلی برای بحران بوسنی وجود ندارد» (۲۸).

روس‌ها در این بحران بیشتر بر همکاری با گروه تماس (یک مجموعه بین‌المللی که می‌کوشید تا از طریق گفتگو با طرفهای درگیر، به بحران خاتمه دهد) اصرار داشتند. پس از بمباران شدید مواضع صربها، در سپتامبر ۱۹۹۵، یلتسین ضمن محکوم کردن این اقدام هشدار داد که «اگر چنین اقداماتی ادامه یابد، مجبوریم که شدیدتر برخورد کنیم». به دنبال این تهدید، کلینتون به او اطمینان داد که دیدگاههای روسیه در نشست اکتبر مورد توجه قرار می‌گیرد. روسیه نیز پذیرفت که پس از برقراری صلح دیتون در عملیات پاسداری از صلح، خارج از چارچوب فرماندهی ناتو شرکت کند. (۲۹)

علاوه بر مسایل بالا، رشد اقتدارگرایی در داخل روسیه، اقدامات نظامی در مولداوی، تاجیکستان، گرجستان و چین، عدم تصویب پیمان سانت ۲ و انعقاد قرارداد هسته‌ای با ایران و تعهد به تکمیل نیروگاه هسته‌ای بوشهر از عواملی بودند که روابط روسیه با غرب را دچار مشکل کردند. از سوی دیگر، ناتو بدون اطلاع روسیه، مواضع صربها را در گواژده بمباران کرد و متعاقب حمله ارتش روسیه به چین، اتحادیه اروپا موافقتنامه بازرگانی خود را با مسکو به حالت تعلیق درآورده و شورای دائمی سازمان امنیت و همکاری اروپا در نشست وین، روسیه را به نقض

مقررات رفتار دولتها در امور نظامی^۱ متهم کرد.^(۳۰)

طی سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ اختلاف نظر در بسیاری از مسایل حیاتی بین المللی، تأثیر مهمی بر روابط روسیه و آمریکا نهاد که می توان به برخورد منافع دو دولت در همکاری های دو جانبه با کشورهای خارج نزدیک و صادرات اسلحه و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم اشاره کرد. همه اینها به رشد قابل ملاحظه احساسات انتقادی در خصوص رابطه با آمریکا کمک کرد. در نتیجه، دلسردی بسیاری از محافل اصلاح طلب را در جامعه روسیه نسبت به دور نمای اندیشه تبلیغاتی «شریک استراتژیک» در پی داشت.^(۳۱)

در مورد خارج نزدیک، بیل کلینتون در پیامی به کنگره آمریکا در ژانویه ۱۹۹۴ در خصوص دکترین نظامی روسیه اعلام داشت که «ارتش روسیه تنها در صورتی می تواند در کشوری مستقر شود که آن کشور با این عمل موافقت نماید و مقررات حقوق بین الملل رعایت شود». او همچنین به «غیر قابل قبول بودن مداخله نظامی روسیه برای حل مشکل اتباع خود در خارج نزدیک» اشاره کرد. همچنین، از سال ۱۹۹۴ به بعد، از سوی واشنگتن اقداماتی چون تأکید بر موقعیت ویژه اوکراین، تشویق خط مشی مستقل قزاقستان و ازبکستان، موضع سرسختانه درباره بیلوروس و رئیس جمهوری آن، شرکت فعال ادارات دولتی آمریکا در خصوص تأمین منافع شرکتهای آمریکایی در پروژه های نفتی دریای خزر، شرکت فعال دیپلماتهای آمریکایی در حل و فصل مناقشه قره باغ و همکاری نظامی با گرجستان صورت گرفته که از سوی روس ها به عنوان اقداماتی در جهت تضعیف موقعیت مسکو در خارج نزدیک قلمداد شده است.

برخی از تحلیلگران و سیاستمداران آمریکایی، اقدامات روسیه در منطقه خارج نزدیک را نشانه بازگشت «امپریالیسم سنتی روسی» و پیدایش «امپریالیسم نوین روسی» دانسته و بر اتخاذ سیاست «مهار جدید» علیه روسیه تأکید کرده اند.^(۳۲) و برخی چون برژینسکی بر تبدیل روسیه به یک کنفدراسیون ضعیف شامل روسیه اروپایی، جمهوری سیبری و جمهوری خاور دور تأکید کرده اند.^(۳۳)

۱. طبق این مقررات، دولتهای عضو سازمان باید قبل از جابجایی واحدهای نظامی با بیش از ۹ هزار نفر، این سازمان را مطلع نمایند.

مجموعه این مسایل و موضوعات منجر به قدرتمندتر شدن جریانات مخالف شده و یلتسین در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری (۱۹۹۶) برای بهبود وجهه داخلی خود، ناگزیر به برکناری کوزیرف و روی آوردن به چهره‌ای غیرلیبرال و محتاط در مقابل غرب نمود. یکی از مهمترین منتقدان سیاست خارجی کوزیرف، مدیر سازمان اطلاعات خارجی، یوگنی پریماکف بود. این سازمان که اطلاعات مربوط به کشورهای جهان را به دست می‌آورد و با ارزیابی اوضاع، توصیه‌های خود را مطرح می‌کرد، معمولاً نسبت به سیاستهای کوزیرف انتقاد داشت.

کوزیرف متهم شد که روسیه در نتیجه سیاستهای وی، متحدان خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند در اوضاع جهان نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، و نیز مسکو دیگر برای کشورهای خارجی ترسناک نیست. عده‌ای فکر می‌کردند که این به معنای از دست دادن قدرت و توان حقوقی ابرقدرتی است، و طرفداران ابرقدرت بودن روسیه که غرب، آمریکا به ناتو را به عنوان خطرهای اصلی برای روسیه می‌پنداشتند، کوزیرف را عامل ایجاد این وضعیت می‌دانستند. (۳۴)

از این نگاه، دیپلماسی روسیه در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ به دلیل آن که تمام سیاست خود را در روابط با ناتو، آمریکا و غرب خلاصه کرده بود، بی‌اثر و فاقد پارامترهای معمولی و مطلوب دنیا بود. نادیده گرفتن الزامات ژئوپلیتیک، عدم درک منافع ملی روسیه، آرمانی و غیرعملی بودن دستورکارهای سیاست خارجی، جهت‌گیری نسبتاً مبهم، و عدم درک و تفاهم در مورد شریک و متحد از دیگر انتقاداتی است که بر سیاست خارجی روسیه در نیمه نخست دهه وارد شده است.

همچنین، گفته شده است که در این سالها، میراث شوروی در سازمان ملل متحد به تازاج داده شده و در نتیجه آن، سازمان ملل متحد را به ضمیمه سیاسی ناتو تبدیل نموده است. پس، آنچه که از سال ۱۹۹۳ در رفتار خارجی روسیه مشاهده شد، نشان‌دهنده تغییراتی اساسی بود که با اصول سیاست خارجی غرب‌گرای سالهای اولیه پس از فروپاشی متفاوت بود. عزم روسیه در انتقال تکنولوژی‌های نظامی و فروش جنگ‌افزار به کشورهای ایران، چین و هند، تأکید بر جدایی‌ناپذیری جزایر کوریل از روسیه، مخالفت با گسترش ناتو، اقدامات نظامی در سرزمینهای شوروی سابق همانند آبخازستان، تاجیکستان، آذربایجان، مولداوی و چین، و مخالفت با جنگ ناتو علیه صربستان از مهمترین رفتارهایی بود که غربی‌ها را نسبت به روسیه نگران ساخت.

۳. سیاست نگاه به شرق (۹۸ - ۱۹۹۶)

برگزیدن یوگنی پریماکف به عنوان وزیر خارجه، که کارشناس مسایل خاورمیانه و دوست نزدیک صدام حسین بود، رضایت افکار عمومی داخل روسیه و نگرانی کشورهای غربی را به دنبال داشت. غربی‌ها او را به عنوان رئیس سازمان اطلاعات و کسی که در جریان بحران خلیج فارس در برابر دیدگان جهانیان صدام حسین را در آغوش گرفته بود، می‌شناختند. در واشنگتن، پریماکف یک سیاستمدار ضد آمریکایی محسوب می‌شد و این انتخاب، خدمتی به امپریالیسم روسی پنداشته می‌شد. از نظر آنها، پریماکف طرفدار احیای اتحاد جماهیر شوروی واحد و نظارت مسکو بر همسایگان بود.

آنچه در ادبیات روابط بین‌الملل به عنوان «دکترین پریماکف» مشهور است (۳۵)، به مجموعه دیدگاه‌هایی اطلاق می‌گردد که با روی کار آمدن وی از سال ۱۹۹۶ مطرح گشت. از نظر پریماکف، روسیه نباید صرفاً به ارزشهای غربی توجه کند، زیرا دارای موقعیتی منحصر به فرد بر حسب شرایط ژئوپلیتیکی و تاریخی است که ریشه در اروپا و آسیا دارد. ویژگی اوراسیایی آن، روسیه را چند قومیتی، چندزبانی و چند مذهبی به شیوه‌ای که گرایش‌های متفاوتی را در درون کشور و با همسایگان ایجاد می‌کند. از این رو، روسیه نمی‌تواند از منافع و علایق ارزشهایی که به طور عمده‌ای متفاوت از جامعه اروپایی - آمریکایی است، فرار کند. علاوه بر این، مطابق نگرش اوراسیاگرایی، روسیه منافع مهمی در یک نظام بین‌المللی چندقطبی برای محدود کردن قدرت آمریکا دارد، چرا که روسیه علایق جداگانه‌ای دارد که با منافع آن کشور یکسان نیست. (۳۶)

در کنار وزیر خارجه، افراد دیگری چون الکسی آرباتف و کاراگانف نیز همین دیدگاه را داشتند و اینها برخلاف کمونیست‌ها و ملی‌گرایان بر این باور نبودند که منافع روسیه لزوماً در مقابل کشورهای غربی قرار می‌گیرد، بلکه نگرانی اصلی این‌ها از عدم تعریف روشن منافع ملی روسیه بود.

پریماکف در جستجوی یک ژئوپلیتیک چندقطبی بود که روسیه جایگاه واقعی خودش را در کنار آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ بیابد و «سیاست خارجی روسیه در خدمت روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ باشد». (۳۷) دکترین او، تلاش برای ایجاد توازن قدرت در جهان و حفظ روسیه به

یک قدرت بزرگ بود. برای رسیدن به این هدف، لازم بود که مسکو در سیاست خارجی خود تجدیدنظر نموده و با برقراری کنترل دوباره خود بر جمهوری‌های تازه استقلال یافته و روابط مستحکمتری با کشورهای مخالف سیاستهای دولت آمریکا نظیر چین، هند و ایران برای جلوگیری از نفوذ غرب در منطقه، ایجاد نماید.^(۳۸) همچنین روابط بهتر با کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک در سرلوحه سیاست خارجی جدید قرار گرفت. هدف آن بود که در مقابل اتحاد آتلانتیک به رهبری آمریکا، با پیوند نزدیک‌تر میان روسیه و قدرتهای آسیایی، یک موازنه اوراسیایی ایجاد شود. «اتحاد استراتژیک» با این قدرتها، مرتب از طرف مقامات روسیه تکرار می‌شد. در ملاقات رهبران دو کشور روسیه و چین نیز ضمن مطرح کردن مسأله «مشارکت استراتژیک»، از ایران و هند و حتی فرانسه نیز خواستند که به تلاشهای آنها بپیوندند.

پریماکف در سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و کنفرانسهای خبری خود بر نقش بین‌المللی روسیه به عنوان جلوگیری‌کننده از یک جهان تک‌قطبی به رهبری یک ابرقدرت تأکید کرده و جهان پس از جنگ سرد را در حال تحول به سوی نظام چندقطبی معرفی می‌کرد. در نگرش او، جایی برای یک ابرقدرت تنها، با وجود وضعیت برتری جاری آمریکا، وجود نداشت.^(۳۹) یکی از اهداف سیاست خارجی مسکو، ایجاد یک فضای انحصاری برای روسیه، فشار بر غرب و محدود کردن نفوذ آن در مناطق مجاور و نزدیک به سرزمین خود بود. از این رو، جمهوری‌های تازه استقلال یافته برای گسترش بیشتر روابط با مسکو، تحت فشار قرار گرفتند. هدف آن بود که یک همگرایی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بر محور روسیه ایجاد شود. پریماکف از اتحاد با بیلوروس حمایت می‌کرد و در مینسک گفت: «بیلوروس برای روسیه متحدی ویژه، همکاری ویژه و برادری ویژه است».^(۴۰) اتحاد با بیلوروس یک واکنش ژئوپلیتیک به گسترش ناتو بود.^(۴۱) حق توسل به زور برای روسیه در مجموعه کشورهای جدا شده از شوروی، در نگاه وزیر خارجه جدید محفوظ بود و در دوره او روسیه در کشورهای مولداوی، گرجستان، قزاقستان، قره‌باغ و تاجیکستان درگیر بود.

پریماکف از فروش تکنولوژی نظامی به چین برای برتری آن بر تایوان و دامن زدن به خصومت آن کشور با آمریکا و نیز فروش سلاح به سوریه و قبرس حمایت نمود. فشار مجتمع

صنعتی - نظامی، ارتش و دستگاه‌های امنیتی و اداری برای فروش تسلیحات و دستاوردهای اقتصادی آن برای کسب درآمدهای ارزی و رفع دشواری‌های اقتصادی در این راستا قابل توجه می‌باشد. چراکه تصور بر این بود که همراهی با آمریکا، زیانهای وسیعی برای روسیه در این زمینه داشته است.^(۴۲) مخالفت با حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس^(۴۳)، گسترش روابط با ایران، ترغیب شرکتهای روسی از جمله شرکت گاز پروم برای فعالیت در میادین نفت و گاز جنوب و نیز بهبود بخشیدن به همکاری‌های هسته‌ای صلح‌آمیز با تهران، و مخالفت با اقدامات نظامی آمریکا و انگلیس در عراق از دیگر اقدامات او بود. از نظر ایگور ایوانف معاون پریماکف (وزیر خارجه بعدی) مهمترین دستاورد دیپلماسی مسکو در این دوره آن بود که «روسیه همچنان به عنوان ابرقدرت مطرح باشد»، و هدف آن بود که جهان این واقعیت ساده را بپذیرد که «روسیه ابر قدرتی است که با مشکلات موقت روبه‌روست، اما سوءاستفاده از این موقعیت بسیار کوتاه‌بینانه می‌باشد».^(۴۴)

سیاست خارجی جدید روسیه بر آن بود که با سه‌گرایش منفی در جهان مبارزه کند: اولاً این ادعا که روسیه جنگ سرد را باخته است، و کوششهایی که برای جلوه دادن این کشور به عنوان یک کشور مغلوب صورت می‌گرفت تا آن را به عنوان یک دولت غیراروپایی مطرح کنند و بر همین اساس بکوشند تا روسیه را از تصمیم‌گیری در امور عمومی اروپایی دور کنند. ثانیاً ایجاد جهان تک‌قطبی و وابسته کردن منافع همه کشورها به منافع یک ابرقدرت و ثالثاً، باز بودن اقتصاد روسیه نباید باعث شود که روسیه نقش تأمین‌کننده مواد خام را در نظام اقتصاد جهانی برعهده بگیرد.^(۴۵)

استروب تالبوت معاون وقت وزیر خارجه آمریکا، دیدگاه نخبگان روس را در مورد آمریکا این‌گونه بیان می‌کند: «نخبگان روسی معتقدند که استراتژی واقعی آمریکا و دولت کلینتون این است که روسیه را تضعیف و حتی تجزیه کند. همیشه دنبال دسیسه‌ها و توطئه‌ها می‌گردند. در نتیجه وجود این سوءظن، ما و روس‌ها واقعاً کمتر همکاری، و بیشتر رقابت خواهیم کرد؛ در حالی که عکس این موضوع جوابگوی منافع ماست. سیاستمداران روسی ممکن است دربند آن نظریه‌ای باشند که مطابق آن هر چیزی برای ایالات متحده آمریکا مشکلات ایجاد می‌کند یا

باعث انزجار آمریکا می‌شود، جوابگوی منافع ملی روسیه است...» (۴۶).

یکی از مسایل مهم پیش‌روی دستگاه سیاست خارجی روسیه، مسأله گسترش ناتو به سوی شرق و همسایگی با روسیه بود و پریماکف با شعار جلوگیری از تحقق این موضوع، وارد وزارت امور خارجه شد و همزمان با مخالفت با گسترش آن پیمان، به توسعه مناسبات و مشارکت با ناتو پرداخت. او به مشکلات روسیه در این رابطه اذعان داشت که «نمی‌تواند و نمی‌خواهد پیوستن کشورهای دیگر را به عضویت ناتو وتو کند، اما این کشور حق دارد درباره اوضاع ناگوار ژئوپلیتیکی صحبت کند». (۴۷) مذاکرات دو طرف روسیه - ناتو منجر به پذیرفتن تعهداتی از سوی ناتو گردید که عبارت بودند از: عدم استقرار سلاح هسته‌ای در سرزمینهای اعضای جدید پیمان، نزدیک نکردن یگانهای نظامی به مرزهای روسیه، و کاهش سلاحهای سنگین در اروپا. همزمان قرار مشورت و همکاری دائمی با روسیه گذاشته شد.

در مجموع، قضاوت در مورد سیاست خارجی روسیه در زمان پریماکف کار ساده‌ای نیست، چرا که بسیاری انتظار داشتند که او تغییری اساسی ایجاد کند، اما در مقابل دو طیف افراطی طرفداران سیاست ضدغربی شوروی و سیاست غرب‌گرایی سالهای نخست پس از فروپاشی، او موضعی میانه اتخاذ کرد. (۴۸) و بر مفاهیم اساسی «روسیه به عنوان قدرت بزرگ»، «جهان چندقطبی»، «موازنه» و «اتحاد استراتژیک» تأکید نمود. در سیاست نگاه به شرق، روسیه نه به عنوان یک ابرقدرت دارای یک نقش جهانی، بلکه یک «قدرت بزرگ اوراسیایی» پنداشته شد که نقش و منافع خود را در منطقه اوراسیا تعریف می‌کند و از بالکان تا خاورمیانه و شرق آسیا محدوده‌های بازیگری روسیه بودند.

با طرح عضویت کشورهای چک، مجارستان و لهستان در ژوئیه ۱۹۹۷ توسعه ناتو وارد مراحل جدی شد و این مسأله صرفاً به وسیله بیانیه اصولی ناتو و روسیه و تشکیل شورای دائمی ناتو - روسیه بود که تا حدودی موجبات آرامش روس‌ها را فراهم آورد. (۴۹) اما روس‌ها در سال ۱۹۹۸ از تمدید عضویت خود در «برنامه مشارکت برای صلح ناتو» خودداری کردند.

در سال ۱۹۹۸، آمریکا با هدف محدود کردن روسیه در مسیر احیای نفوذ پیشین، مجموعه‌ای از کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی را در گروهی موسوم به گوام

گرد آورد که بعداً از بکستان نیز به آن پیوست. اما با مجموعه حوادثی که در سال ۱۹۹۹ به وقوع پیوست، شکافی اساسی میان روسیه و ناتو ایجاد شد که آن دو را تا مرز رویارویی نظامی پیش برد. عضویت رسمی سه کشور اروپای شرقی، درخواست عضویت ۹ کشور دیگر در قالب «طرح اقدام برای عضویت»، عملیات نظامی در یوگسلاوی در جریان بحران کوزوو و تصویب مفهوم استراتژیک جدید ناتو، آخرین ضربه را بر ترتیبات همکاری روسیه و ناتو فرود آورد.

۴. جنگ سرد جدید (۱۹۹۹-۲۰۰۰)

از میان مسایل گوناگون مطرح در روابط روسیه و غرب، دو موضوع از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار بوده‌اند: استقلال جمهوری‌های جداشده از شوروی سابق، و اقدامات ناتو و بحث گسترش آن. در ارتباط با ناتو نیز سه تحول اساسی مشاهده می‌شود که به سیاست ضدغربی در روسیه کمک کرده است: بمباران مواضع نیروهای صرب، تجدیدنظر در مفهوم استراتژیک ناتو برای اقدام در ورای مرز کشورهای عضو، و دخالت ناتو در کوزوو.^(۵۰) در واقع بحران کوزوو نقطه عطف هشداردهنده‌ای بود که برای نخستین بار پس از جنگ سرد، روسیه و غرب خود را در دو سوی یک منازعه مسلحانه می‌دیدند. ۷۹ روز بمباران گسترده مراکز صنعتی، ارتباطی و نظامی یوگسلاوی در حالی صورت گرفت که یک سال پیش از آن، بلگراد برای ایجاد اتحادیه‌ای سه‌جانبه از کشورهای اسلاو با مسکو و مینسک در مقابل گسترش پیمان ناتو کوشیده بود. در جریان بحران کوزوو، کشورهای مجارستان، رومانی و بلغارستان به روس‌ها اجازه ندادند که از فضای آنها استفاده کند و آنچه که مسکو از این بحران آموخت این بود که غرب حاضر نیست نفوذ سنتی روسیه را در بالکان به رسمیت بشناسد. مقامات مسکو با وضعیت دشواری روبه‌رو شدند؛ وضعیتی که حکایت از انزوا و ناتوانی آنها برای اعمال نفوذ بر سیاستهای ناتو، حتی در موضوعات نزدیک سرزمین و مرزهای روسیه داشت.

همزمان با تداوم عملیات نظامی در خارج از قلمرو ناتو و بدون کسب مجوز از شورای امنیت سازمان ملل متحد، به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس آن سازمان، نشستی میان سران در واشنگتن برگزار شد که در پایان آن، گزارشی در مورد «مفهوم استراتژیک نوین» منتشر

گردید. در این گزارش، بر محدود شدن توسل به سازمان ملل متحد، رویه شدن اقدام در یوگسلاوی و سرانجام عملیات نظامی فراتر از موارد تهدید مستقیم برای اعضا تأکید شد. در واقع، قلمرو مأموریت ناتو از تهدید کشورهای عضو، به خارج از مرزهای اعضا گسترش یافت و مواردی از قبیل تهدید ثبات اروپا را نیز در بر گرفت. (۵۱)

تحولات مذکور به واکنشهایی جدی از سوی مسکو منجر شد. یوگنی پریماکف نخست‌وزیر روسیه که برای انجام یک دیدار رسمی پنج روزه در مسیر واشنگتن بود، بر فراز اقیانوس اطلس از آغاز حملات ناتو به یوگسلاوی باخبر شد و به خلبان دستور داد که هواپیما را به سوی مسکو برگرداند. یلتسین رئیس‌جمهور نیز با صدور بیانیه‌ای حملات نظامی را محکوم و خواستار توقف آن شد و دولت روسیه به عنوان اعتراض، سفیر خود نزد ناتو را فراخواند. رسانه‌های رسمی یک برنامه تبلیغاتی شدید علیه غرب آغاز کردند که در آن، اقدامات غیرقانونی ناتو و آمریکا را در تضعیف اصول حاکمیت کشورها، نقض منشور سازمان ملل متحد و بی‌ثبات کردن قواعد حقوقی و سیستم بین‌المللی با توسل به زور و بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد محکوم می‌کردند. مسکو قطعنامه‌ای به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه کرد که بر اساس آن حملات ناتو به یوگسلاوی را محکوم می‌کرد و نیز کلیه ترتیبات همکاری با ناتو را به حالت تعلیق درآورد. تنها استثنا این بود که روسیه نیروهای حافظ صلح ۱۲۰۰ نفری خود را مستقر در بوسنی حفظ کرد، ولی اعلام داشت موضوع فراخوانی این نیروها را بررسی کرده و نیز ترتیبات امنیتی ناشی از همکاری این کشور با ناتو مندرج در چارچوب سند بنیانی روسیه - ناتو ۱۹۹۷ را معلق ساخت. (۵۲) همچنین، بلافاصله پس از خاتمه نبرد، سربازان روس به طور غیرمنتظره‌ای در فرودگاه پریشتینا پیاده شده و کنترل آن در دست گرفتند و صرفاً پس از مذاکره غربی‌ها بود که امکان فرود را به هواپیماهای آنها دادند. این بحران که روسیه و غرب را به یک رویارویی مستقیم همانند وضعیت برلین و بحران موشکی کوبا در اوایل دهه ۱۹۹۰ نزدیک ساخت. (۵۳)، با تحقیر روسیه موجبات شکاف اساسی میان مسکو و غرب را فراهم ساخت و تمام عناصر خوش‌بینانه «تفکر جدید سیاست خارجی» و ایده‌های غرب - محور و ادغام‌گرا را از میان برد تا جایی که گورباچف در این باره نوشت: «این جنگ نشان داد که آمریکا... قصد دارد برنامه

کاری خود را بر روابط بین‌الملل تحمیل کند... و سیاست ناتو، همانند سالهای جنگ سرد آنست که برتری در قدرت نظامی تأکید نماید. ناتو با نادیده گرفتن یک اصل کاملاً به رسمیت شناخته شده حقوق بین‌الملل علیه کشورهای دارای حاکمیت، تجاوز نظامی گسترده‌ای را آغاز کرد». (۵۴)

یکی دیگر از مقامات روسی، به مباحثی اشاره کرد که در بین سیاستمداران آن کشور در مورد جنگ با ناتو مطرح شده است. وی می‌نویسد: «ناگهان سناریوهای پیشین در مورد یک جنگ جهانی سوم برای مسایل سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی عملیات نظامی در دستور کار قرار گرفت». (۵۵)

پس از این حوادث، در تابستان ۱۹۹۹ بحران در داغستان و چچن آغاز شد و دولت روسیه به شدت با آن برخورد کرد. در جریان نشست سازمان امنیت و همکاری اروپا در استانبول، کشورهای غربی شدیداً از روسیه انتقاد نمودند و یلتسین با حالت قهر استانبول را ترک کرد.

جنگ در چچن به عنوان نخستین تجربه ولادیمیر پوتین که به تازگی به مقام نخست‌وزیری انتخاب شده بود، آغاز مجموعه‌ای از اقدامات جدی در واکنش به تحقیر روسیه در جریان بحران کوزوو تلقی می‌شود. پوتین که در آستانه سال ۲۰۰۰ به عنوان کفیل ریاست جمهوری معرفی و سه ماه بعد در انتخابات برگزیده شد، برای مردم روس شخصیتی را تداعی کرد که می‌تواند غرور از دست رفته آنها را به عنوان شهروندان یک ابرقدرت پیشین به آنها بازگرداند و رأی به او که عضو کا.گ.ب - منفورترین سازمان روسی در ده سال پیش - بود، نشان از امید مردم به احیای عظمت از دست رفته و برقراری نظم و امنیت داشت. (۵۶) زمانی که اسناد مربوط به «تدبیر امنیت ملی»، «تدبیر سیاست خارجی» و «دکترین نظامی» در آغاز سال ۲۰۰۰ منتشر شد، مفاد آن به خوبی بیان‌کننده یک دگرگونی اساسی و بنیادین در سیاست روسیه نسبت به جهان غرب بود.

در مفهوم جدید سیاست خارجی روسیه، بر تلاش برای حمایت از منافع ملی جهت نیل به اهداف زیر تأکید شده است: «تضمین امنیت قابل اتکای کشور، حفظ و تقویت حاکمیت و تمامیت سرزمینی آن، دستیابی به جایگاه محکم و دارای حیثیت در جامعه جهانی که با منافع روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و یکی از مراکز دارای نفوذ همخوانی کامل داشته باشد.

همچنین، تأثیرگذاری بر فرایندهای کلی جهانی با هدف شکل دادن به یک نظم جهانی عادلانه و دموکراتیک، شکل دادن به کمربند حسن همجواری در اطراف مرزهای روسیه، تشویق حذف زمینه‌های تنش و منازعه و پیشگیری از ظهور آنها در مناطق مجاور فدراسیون روسیه، و حمایت از حقوق و منافع شهروندان روسیه و هم‌میهنان مقیم خارج به هر طریق ممکن» (۵۷).

در این سند به چالش‌ها و تهدیدهای جدید و در حال ظهور نسبت به منافع ملی روسیه، روند رشد یابنده تلاش برای ایجاد یک ساختار تک‌قطبی جهانی که در آن آمریکا نقش غالب خواهد داشت، و تأکیدی که بر نهادها و مجامع غربی برای تضعیف نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد وجود دارد، اشاره کرده است. از این نگاه، «استراتژی اقدامات یکجانبه می‌تواند وضعیت بین‌المللی را بی‌ثبات سازد و باعث تنش و مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولتها گردد». ضمن تأکید بر نظام چندقطبی، پیگیری «سیاست خارجی مستقل و سازنده»، براساس «وضعیت ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای اوراسیا» مدنظر قرار گرفته است. همچنین، اولویتهای سیاست خارجی روسیه در سطح جهانی عبارتند از: ساختار نظام بین‌المللی، امنیت بین‌المللی، روابط اقتصادی بین‌المللی، حقوق بشر و حمایت اطلاعاتی از فعالیتهای سیاست خارجی (۵۸). طبق این سند، روسیه علاقه‌مند به سیستم باثبات روابط بین‌المللی بر مبنای اصول عدالت، احترام متقابل و همکاری توأم با منافع متقابل است، که در چنین سیستمی، سازمان ملل باید مرکز عمده تنظیم روابط بین‌الملل در قرن ۲۱ باقی بماند و روسیه مخالف تلاشهایی است که برای کم کردن نقش سازمان ملل و شورای امنیت در امور جهانی صورت می‌گیرد. همچنین، در راستای تقویت امنیت بین‌المللی، حمایت از کاهش بیشتر نقش قدرت و افزایش ثبات استراتژیک و منطقه‌ای، محدود ساختن متقابل ظرفیت هسته‌ای، تداوم بیمان محدودسازی موشکهای ضدبالستیک، و تقویت و توسعه رژیم‌های بین‌المللی کنترل تکنولوژی نظامی از جمله مسایلی است که روس‌ها خواستار همکاری در مورد آنها هستند. (۵۹)

در بخش دیگری از سند تدبیر سیاست خارجی روسیه، اولویتهای منطقه‌ای به ترتیب اهمیت عبارتند از: تضمین همکاری‌های دو یا چندجانبه برای همگرایی کشورهای مستقل

مشترک‌المنافع در جهت امنیت ملی روسیه، روابط با دولت‌های اروپایی، آمادگی روسیه برای تقویت روابط با آمریکا و حل مشکلات موجود بر سر راه آنها، تأکید بر اهمیت کشورهای آسیایی، و نیز خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین.^(۶۰)

در دکترین نظامی که در ۲۱ آوریل ۲۰۰۰ به امضای پوتین رسید، «گسترش بلوک‌های نظامی و پیمان‌ها به ضرر امنیت ملی روسیه»، «ایجاد و تقویت نیروهای نظامی‌ای که موازنه قوا در جوار مرزهای روسیه را به هم می‌زنند»، «ایجاد، تجهیز و آماده‌سازی دسته‌ها و گروه‌های نظامی در قلمرو دولت‌های دیگر برای استقرار در خاک روسیه یا هم‌پیمانانش» و «استقرار نیروهای بیگانه بر خلاف قوانین سازمان ملل متحد در مجاورت مرزهای روسیه و هم‌پیمانان آن»، به عنوان تهدیدات نظامی علیه روسیه تعیین شده‌اند.^(۶۱) این نخستین باری است که پس از فروپاشی شوروی، کشورهای غربی و ناتو به عنوان تهدید امنیت ملی روسیه قلمداد می‌شوند. مواردی چون مداخله خارجی، نادیده گرفتن نقش روسیه در مسایل بین‌المللی، تضعیف موقعیت سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا، حمایت از گروه‌های قومی و مذهبی و تروریسم از دیگر تهدیدات هستند. در این دکترین، تأکید شده است که روسیه برای تضمین امنیت ملی خود، طبق اصول زیر از نیروهای نظامی استفاده خواهد کرد: «در صورتی که ابزارهای دیگر ناکارآمد باشند یا به نظر برسد که کارآیی لازم را ندارند، روسیه از همهٔ نیروها و تجهیزات، اعم از هسته‌ای و غیرآن استفاده خواهد کرد».^(۶۲)

در دکترین نظامی شوروی سابق بر این امر تأکید شده بود که «شوروی نخستین کشوری نخواهد بود که از سلاح هسته‌ای استفاده می‌کند». در دکترین نظامی سال ۱۹۹۳، صرفاً در صورت «حمله تأسیسات هسته‌ای و موشکی»، روسیه حق استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را برای خود محفوظ می‌داشت. اما اینک هرگونه حمله‌ای به روسیه، با پاسخ هسته‌ای مواجه می‌شود و مسأله «ضربه نخست هسته‌ای»، به معنای «کاهش آستانه به کارگیری سلاح هسته‌ای» نزد مقامات روسی در ابتدای قرن جدید تلقی می‌شود.

بسیاری از تحلیلگران، شوک سال ۱۹۹۹ را آغازگر دوره‌ای در سیاست خارجی روسیه دانسته‌اند که با عناوینی چون «صلح سرد»، «جنگ سرد جدید» و بازگشت روسیه به اقتدار پیشین

توصیف شده است،^(۶۳) به طوری که به عنوان یک اقدام نمادین، در آخرین ماه سال ۲۰۰۰، دومای روسیه آهنگ سرود ملی دوران شوروی را به عنوان آهنگ سرود ملی جدید به تصویب رساند. در عمل نیز مجموعه‌ای از اقدامات در عرصه سیاست خارجی روسیه انجام شد که نشان‌دهنده جدیت روس‌ها در رقابت با آمریکا بود. دیدارهایی که پوتین از کشورهای چین، هند، کره شمالی و کوبا داشته و یا فسخ یکجانبه موافقتنامه واشنگتن-مسکو (که در سال ۱۹۹۵ میان گور و چرنومردین برای محدود ساختن همکاری نظامی - فنی با ایران منعقد شده بود) و تأکید بر همکاری با ایران، قرار دادهای تسلیحاتی با هند، چین و سوریه همگی در جهت این هدف بوده‌اند.^(۶۴) مسکو در جهت تحکیم موقعیت خود در مناطق پیرامونی و مقابله با سیاست غرب‌گرایانه دولتهای منطقه کوشیده است تا حتی از ابزارهای نظامی برای مرعوب ساختن آنها بهره‌گیرد. در این مورد می‌توان به ایجاد پست فرماندهی دفاع هوایی در جمهوری ارمنستان و عدم خروج از پایگاههای نظامی از گرجستان - خلاف تعهدات قبلی و مانور نظامی در سواحل آذربایجان - اشاره نمود.

۵. همکاری در برابر تهدید مشترک: پس از ۱۱ سپتامبر

در حادثه ۱۱ سپتامبر به سرزمین اصلی آمریکا حمله شد. موضوعی که از طرف واشنگتن در شمار منافع فوق‌العاده حیاتی قرار دارد. چرا که سال ۱۸۱۳ تاکنون سرزمین آمریکا هرگز مورد حمله مستقیم قرار نگرفته است. بدین ترتیب، مسأله تروریسم در دستور کار امنیتی آمریکا و ناتو قرار گرفت. در واقع، این حوادث با قرار دادن یک تهدید عینی و مهم در مقابل غرب، نیاز به حفظ ناتو برای مقابله جمعی با آن را بیش از پیش ضروری ساخته و نقش اساسی آن را برای امنیت این کشورها بیش از هر زمان دیگری نشان داد. همچنین با کنار گذاشتن روسیه از فهرست تهدیدات، به از میان برداشتن فاصله موجود میان ناتو و روسیه کمک نموده و شرایط را برای همکاری فراهم کرد. این حوادث، روابط آنها را از زیر بار فشار روانی کدورت‌ها و مشکلات سال ۱۹۹۹، به سوی مقابله با تهدید مشترک تروریسم سوق داد.^(۶۵)

پوتین در نخستین سخنرانی خود پس از ۱۱ سپتامبر از وجود دشمنان «جهان متمدن»

یاد کرده و ضمن اعلام همدردی با دولت آمریکا، حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت ممکن است به اجرا گذارد، ابراز داشت. در ۲۴ سپتامبر نیز طرحی را در این رابطه اعلام کرد که براساس آن، تأکید شده بود که مسکو در مواردی چون «مسایل اطلاعاتی، دسترسی به فضای کشورهای آسیای مرکزی، عملیات نجات و جستجوی بین‌المللی، و کمکهای نظامی و بشر دوستانه به گروههای ضدطالبان» با واشنگتن همکاری می‌کند.

از نگاه غربی‌ها، پوتین به دستور کار جدید امنیتی بین‌المللی مطرح شده از سوی آمریکا پیوسته است. اما تفسیر روسی قضیه آن است که آمریکا و ناتو، سیاستهای ضد تروریستی روسیه را پس از یک دهه درک کرده‌اند.^(۶۶) روس‌ها در سالهای اخیر هم در داخل مرزهای فدراسیون روسیه و هم در جمهوری‌های پیرامونی خود در آسیای مرکزی و قفقاز با استقلال خواهی گروههای قومی و مذهبی - که بیشتر متأثر از اسلام‌گرایی افغانستان است - رویارو بوده و در بسیاری از موارد به سرکوب نظامی آنها پرداخته‌اند. اما همواره از سوی اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها مورد سرزنش قرار گرفته و در مواردی هم فشارهایی از این ناحیه متحمل شده‌اند. مثلاً در قضیه چین، طی دهه ۱۹۹۰ انتقادات و اعتراضات زیادی از سوی غرب صورت گرفته است. حتی در مسکو، این دیدگاه مطرح بوده که در پشت تمام این جریانات جدایی‌خواه، دولت‌های غربی و متحدان منطقه‌ای آنها نظیر ترکیه و عربستان قرار دارند. لذا، مسکو با خیالی آسوده و به دور از فشارهای غرب، برخورد با مبارزان چین را شدت بخشید و واشنگتن نیز اعلام نمود که آمادگی دارد تا کمکهای مالی و نظامی برای حل بحران مذکور در اختیار روسیه قرار دهد. پوتین با مردود دانستن دیدگاه کسانی که اقدامات آمریکا را از نظر ژئواستراتژیک و به عنوان مرحله‌ای جدید از نزدیک شدن ناتو و آمریکا به حوزه نفوذ روسیه تحلیل می‌کردند^(۶۷)، وضعیت موجود را به عنوان فرصتی جدید برای روسیه در نظر گرفت. این وضعیت جدید را برخی به «پایان کامل آنچه از جنگ سرد باقی مانده بود» تعبیر کرده‌اند.^(۶۸) این بار برخلاف نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، روسیه نه از پشت عینک ایده‌آلیستی، بلکه با سرمشق قرار دادن منافع ملی عینی به غرب روی آورده است و همکاری روسیه - ناتو در مقابل تروریسم، براساس مفهوم روسی منافع ملی در برخورد با گروههای قومی و مذهبی داخل روسیه و جمهوری‌های پیرامونی نهفته است.

برای نخستین بار در طول تاریخ این پیمان، طبق تصمیم شورای ناتو طی چهل و هشت ساعت پس از حملات، مبارزه با تروریسم به عنوان برنامه جدید برای اقدام نظامی در خارج از مرزهای ناتو مطرح شد و توافق گردید که شورای جدید جایگزین شورای روسیه - ناتو شود. این شورا به منظور ایجاد سطح جدیدی از روابط است که در آن روسیه دارای حق رأی برابر با سایر اعضا در موارد مختلفی از مدیریت بحران گرفته تا کنترل تسلیحات می باشد. در پایان این اجلاس، دو طرف با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند: «امروز تمامی کوشش خود را برای پیشبرد یک رابطه دوجانبه میان ناتو و روسیه به کار بردیم تا به منظور اقدام مشترک در مناطقی که دارای منافع مشترک هستیم، و همچنین در برابر تهدیدها و خطراتی که امنیت ما را به مخاطره می افکند، توانایی‌های خود را افزایش دهیم... و تصمیم گرفته ایم با ایجاد شورایی جدید متشکل از اعضای ناتو و روسیه، از طریق شناسایی و پیگیری فرصتها برای اقدام مشترک در «گروه ۲۰» به این مشارکت حرکت و انگیزه‌ای نو بدهیم»^(۶۹) قرار شد شرایط دقیق این مشارکت جدید در مذاکرات ناتو - روسیه در نشست بعدی سران طرح شود.^(۷۰) در هفتم خرداد ۱۳۸۱ (۲۸ مه ۲۰۰۲)، پوتین و رهبران ۱۹ کشور عضو ناتو «اعلامیه رم» را که به مسکو حق مشارکت برابر در تصمیم‌گیری‌ها می دهد، امضا کردند. به موجب این موافقتنامه، شورای ناتو - روسیه شکل گرفت که در آن مسکو در اخذ تصمیم در موضوعاتی چون مبارزه با تروریسم، گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، کنترل تسلیحات، دفاع در برابر موشکهای میان برد، عملیات نجات هوایی - دریایی، برنامه‌ریزی اضطراری شهری و همکاری‌های نظامی چون تمرینات نظامی و رزمایش‌های مشترک و اصلاح نیروهای نظامی از حق رأی برابر برخوردار شد.^(۷۱) این موافقتنامه، روسیه و ناتو را در مسیر اتحاد ائتلاف قرار می دهد و براساس منشور ۱۹۰۱، روسیه همکاری‌های گسترده‌ای را با ناتو آغاز می کند. دوطرف، تحول اخیر را پایان واقعی جنگ سرد اعلام کرده‌اند. هرچند تا برخورداری روسیه از حق وتو در شورای ناتو باید مراحل دیگری پیموده شود و حتی در وضعیت کنونی نیز مسأله گسترش ناتو تا مرزهای روسیه با بدبینی مقامات مسکو روبروست، اما آنچه که در نشست رم گذشت، روسیه و ناتو را از وضعیت تهدید دور ساخته و به وضعیت اتحاد نظامی نزدیک نمود.

تحولاتی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در روابط روسیه و آمریکا اتفاق افتاده، فراتر از همکاری علیه تروریسم و مسأله ناتو است. روسیه به پنج دلیل، منافع خود را با غرب موازی می‌بیند. آسیب‌پذیری در مقابل تروریسم و رادیکالیسم اسلام اهل سنت، ضعف روسیه و قدرتمندی آمریکا، نیاز به سرمایه‌گذاری غرب، منافع طبقاتی نخبگان اقتصادی روسیه، پیشینه فکری و فرهنگی ۳۰۰ ساله اروپایی بودن روسیه. نخبگان روسیه امروز می‌دانند که کشورشان به قدر کافی ضعیف و آسیب‌پذیر است. طبق برخی برآوردها، بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۳ برابر با کل تولید ناخالص داخلی روسیه خواهد بود. از این رو، سیاست خارجی پوتین بر اساس قبول وضعیت روسیه بنیاد گذاشته شده و از اوهام ابرقدرتی رهاگشته است. برجیدن ایستگاه‌های راداری و الکترونیکی گردآوری اطلاعات از کوبا و تحول پایگاه دریایی کامرانه در ویتنام به عنوان آخرین نمادهای ابرقدرتی پنداشته می‌شوند. روسیه امروز پذیرفته است که یک قدرت بزرگ در حوزه سرزمینهای شوروی سابق، همانند چین، هند، نیجریه و آفریقای جنوبی در مناطق مجاور خود باشد. (۷۲)

از این رو، مجموعه‌ای از توافقات طی دوره پس از ۱۱ سپتامبر میان روسیه و آمریکا به عمل آمده و پوتین آن را «پایان واقعی جنگ سرد» نامیده است که بیانیه مشترک ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱، بیانیه مشترک آمریکا و روسیه و معاهده کاهش سلاحهای هسته‌ای در خرداد ۱۳۸۱ (مه ۲۰۰۲) از آن جمله هستند. بیانیه مشترکی که در سوم خرداد ۱۳۸۱ به امضای رؤسای جمهور دو کشور رسید صراحتاً تأکید می‌کند که «زمان دشمنی میان آمریکا و روسیه سپری شده است» و محورهای همکاری را مبارزه با تروریسم، حل مسایل منطقه‌ای و همکاری‌های اقتصادی دانسته است. نقشی که به روسیه داده شده، درگیر شدن در مسایل گوناگون جهانی در حد یک بازیگر منطقه‌است. (۷۳) از دیگر مسایلی که از دهه گذشته تاکنون در سیاست خارجی روسیه اهمیت داشته، مسأله روابط آن کشور با ایران و عراق و نیز مواضع آن کشور در مورد پیمان موشک‌های بالستیک^۱ بوده است. اگرچه روس‌ها هنوز به طور نسبی بر مواضع خود در مورد ایران استوار مانده‌اند، و اقدامات یکجانبه آمریکا را علیه عراق محکوم کرده‌اند، اما با وجود تمام هشدارهایی

1. ABM

که در مورد ای.بی.ام داده بودند، پس از خروج آمریکا از آن، تنها واکنش مسکو خروج از پیمان استارت ۲ بود.

در اجلاس سران هشت کشور صنعتی که اوایل تیر ۱۳۸۱ در کانادا برگزار شد، با میزبانی روسیه برای اجلاس سالانه سران در سال ۲۰۰۶ موافقت شد که به معنای تأیید ضمنی «عضویت کامل روسیه» در این باشگاه انحصاری می‌باشد؛ امری که یکی از آرزوهای روسیه طی سالهای ۱۹۸۵ به بعد بوده است. تا پیش از این، رئیس جمهور روسیه تنها در بحثهای سیاسی اجلاس مشارکت و از حضور در بحثهای مالی و اقتصادی محروم بود. به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران، تأکید بر «توانایی روسیه برای ایفای یک نقش کامل و مؤثر در مسایل و مشکلات جهانی» در بیانیه پایانی نشست، و بیانیه دولت آمریکا مبنی بر تأیید «اقتصاد بازار آزاد» روسیه برای عضویت در سازمان تجارت جهانی در حقیقت پاداش همکاری‌های این کشور در جریان مبارزه با تروریسم بوده است.^(۷۴) در کنار این موارد که حکایت از همکاری دارد، وزارت خارجه و دومای روسیه تاکنون در چند مورد نسبت به طولانی شدن حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و افغانستان، و نیز اقدام یکجانبه در مورد عراق اعلام نگرانی کرده و هشدارهایی داده‌اند. اما جریان کلی سیاست خارجی روسیه نسبت به غرب، چندان از این مسایل تأثیر نگرفته است.

نتیجه گیری

مطالعه و بررسی سیاست خارجی روسیه جدید نشان می‌دهد که رفتار آن کشور در ارتباط با غرب و به ویژه ایالات متحده بیش از آن که یک روند مداوم، مستمر و ثابت باشد، در وضعیتی نوسانی، متناقض و سردرگم بوده است. مفاد و مفاهیم «اندیشه جدید سیاست خارجی» گورباچف و دکتترین نظامی سال ۱۹۸۷ پیمان ورشو؛ اندیشه «آتلانتیک‌گرایی» یلتسین و کوزیرف، سند تدبیر امنیت ملی و دکتترین نظامی سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷؛ سه سند تدبیر امنیت ملی، تدبیر سیاست خارجی و دکتترین نظامی روسیه در سال ۲۰۰۰؛ و سرانجام مبارزه با تروریسم پوتین در سال ۲۰۰۱، بیانیه مشترک روسیه و آمریکا و منشور ۱۹+۱ شورای ناتو - روسیه در سال ۲۰۰۲ و از همه مهمتر اقدامات متعاقب آنها نشان می‌دهد که به خاطر تفاوت

اساسی میان نگرش‌ها و رفتارهای مسکو در هر مقطع به نسبت مقاطع دیگر، با وضعیتی دگرگون شونده رویارو هستیم. در واقع، روند رفتارهای بین‌المللی روسیه در مورد غرب با وجود خط باریکی از تداوم (همانند حرکت تدریجی از آرمان‌گرایی به سمت عملگرایی) با تغییراتی اساسی درگیر بوده است. این سیر تحول ما را به دو نقطه عطف مهم رهنمون می‌شود. در نقطه نخست، غرب کاملاً به عنوان «شریک استراتژیک» مطرح می‌گردد، در حالی که در نقطه دوم، صراحتاً از غرب به عنوان «تهدید نظامی» یاد می‌شود.

با مقایسه میان این دو مقطع از سیاست خارجی روسیه یعنی اوج سیاست خارجی غرب-محور سالهای ۹۳-۱۹۹۱ (که در آن ادغام در غرب محتوای اصلی رفتارهای مسکو را شکل می‌داد) و سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۹ (که رقابت با غرب جای ایده ادغام را گرفته است) می‌توان مهمترین شاخصهای رفتار خارجی روسیه در قبال غرب را در هر دوره نشان داد.

در دوره ادغام‌گرایی، خوش‌بینی زیادی نسبت به همگرایی و همکاری با غرب وجود داشت و مشارکت استراتژیک با غرب و عضویت و همکاری با نهادهای سیاسی-امنیتی غرب در اولویت اصلی قرار داشتند. در این زمان، با اولویت یافتن مسایل اقتصادی و تأکید بر امنیت مشترک قدرت نظامی بی‌اهمیت شده و مفاهیمی چون صلح دموکراتیک و همبستگی دموکراتیک جایگزین آن شده بود. در دکتترین نظامی روسیه نیز، غرب از لیست تهدیدات خارج شده و برای نخستین بار روسیه خود را در حال جنگ با هیچ کشور و یا اتحادیه‌ای نمی‌دید. از بودجه نیروهای نظامی کاسته شده و کاهش تعداد نیروهای مسلح در دستور کار قرار گرفته بود. در مواردی چون بحران بوسنی، روس‌ها با اقدامات ناتو موافقت کرده و به قطعنامه تحریم صربها از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد رأی مثبت دادند و در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نیز مداخله‌ای صورت نمی‌گرفت.

اما به تدریج این وضعیت تغییر یافت و به‌ویژه طی سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰، رقابت، بدبینی و هراس جایگزین سیاست ادغام‌گرایانه پیشین گشت. با اولویت یافتن مسایل امنیتی و نظامی و تأکید بر امنیت خوداتکا، قدرت نظامی به عنوان یک ابزار معتبر در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت. مخالفت با تک‌قطبی شدن نظام بین‌المللی، اتحاد استراتژیک با

کشورهای آسیایی، مخالفت با گسترش ناتو، تلاش برای حفظ همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با روسیه، دور ساختن نفوذ غرب از آن مجموعه، و مداخله در بحرانهای این منطقه، از مهمترین ویژگی‌های سیاست خارجی روسیه در این دوره هستند. با قرار دادن غرب در لیست تهدیدات امنیتی، تصریح بر «ضربت نخست هسته‌ای» و کاهش آستانه به کارگیری آن جنگ‌افزار، بار دیگر فضای جنگ سرد احیا شد و بالاخره این که، در دوران جدید، نه تنها از روند نزدیک شدن به غرب کاسته شد، بلکه با تأکید بر بازگشت به عظمت و اقتدار پیشین، برخی نمادهای شوروی مورد احترام قرار گرفت. این وضعیت، پس از ۱۱ سپتامبر بار دیگر متحول شد و روس‌ها در مسیر همگرایی با غربی قرار گرفتند که به‌ویژه در همکاری در مقابل تروریسم به یکدیگر نزدیک شدند.

یادداشت‌ها

1. Leon Aron and Kenneth Jenson, *The Emergence of Russian Foreign Policy* (Washington, D.C: U.S. Institute of Peace Press), 1994, p.18.
2. *Ibid.*
3. *Ibid*, p.19.
4. *Ibid*, p.21.
5. Andrei Kortunov, "Russia, The Near Abroad and the West", in *The New Russia*, ed., by Gail Lapidus, (Oxford: Westview Press, 1994), p.149.
6. Pyung - Kyun Woo, "Russian National Interests and Foreign Policy", *Pacific Focus*, Vol.17, No.1, (Spring 2002), p.89.
۷. لئونید ملچین، یوگنی پریماکف: زندگی یک دوشمرد (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص ۲۶۰.
8. Coit D. Blacker, "Russia and the West", in *The New Russian Foreign Policy*, ed., by M. Mandelbourn, (New York: Council on Foreign Relations Books, 1998), p.170.
۹. الهه کولایی، «تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۸ (تابستان ۱۳۷۶) ص ۱۳۲.
۱۰. ناصر ثقفی‌عامری، «مبانی رویکردها و سیاستهای راهبردی در روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی

و قفقاز، شماره ۲۹ (بهار ۱۳۷۹) ص ۱۱.

11. J.Valdez, "The West and Russian Foreign Policy", in *The Making of Foreign Policy in Russia*, ed., by A. and K. Davisha (London: M.E. Sharpe, 1995), pp.91-2.
12. Blacker, *op.cit.*, p.170.
۱۳. زیبا فرزین‌نیا، «تحولات روسیه در آستانه قرن ۲۱»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۷ (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۱۳۵.
14. A. Bogaturov, "Russia - U.S.: Politics of Selective Resistance", *International Affairs* (Moscow), Vol.44, No.4 (1998) p.29.
15. Aron and Jensen, *op.cit.*, p.20.
16. Wallander, *op.cit.*, pp.120-121.
17. Rabinson, *op.cit.*, p.140.
۱۸. برای مطالعه بیشتر در مورد توجه به مسایل ژئوپلیتیک در نگرش اوراسیاگرایی رجوع کنید به: کولای، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، ص ص ۴-۲۵۲.
۱۹. همان، ص ۲۴۹.
20. L. Aron, "The Foreign Policy Doctrine of Postcommunist Russia and its Context", in, M.Mandelbaum, *op.cit.*, p.23.
21. *Ibid.*, p.24.
22. L.Aron (1994), *op.cit.*, p.21.
23. Aron (1998), *op.cit.*, p.28.
24. *Ibid.*, p.24.
۲۵. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، *رساله جامع علوم انسانی*.
- Andrei Kortunov, "Russia, the Near Abroad and the West", in *The New Russia, Troubled Transformation*, ed., by Gail W.Lapidus (Boulder: Westview Press, 1995).
۲۶. برای مطالعه بیشتر در این مورد نگاه کنید به: مارک اسمیت «صلح روسی: دکترین منروث روسیه»، ترجمه معصومه شمشیرپناه، فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوم، شماره ۱، (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۳۶.
27. Blacker, *op.cit.*, p.96.
28. Rabinson, *op.cit.*, p.142.
29. *Ibid.*, p.143.
۳۰. کولای، سیاست حکومت در روسیه، ص ۲۶۳.

۳۱. و. واخزا و دیگران، «روابط روسیه - آمریکا»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰ (زمستان ۱۳۷۶)، ص ۱۱۸.
۳۲. در این مورد ن.ک:
- کولای، «تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه» پیشین، ص ۱۳۳.
- سیدمحمدکاظم سجادیپور، «سخنرانی در میزگرد بررسی تحولات داخلی روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، (بهار ۱۳۷۹)، ص ۱۷۰.
۳۳. ثقفی عامری، پیشین، ص ۹.
۳۴. ملجین، پیشین، ص ۲۶۰.
۳۵. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
- A. Pushkov, "The Primakov Doctrine and a New European Order", *International Affairs* (Moscow), Vol. 4, No.2, (1998).
- Ariel Cohen, "The Primakov Doctrine: Russia's Zero-Sum game with the United State", *FYI*, No.167 (Dec.15, 1997).
36. Wallander, *op.cit.*, p.121.
37. Blacker, *op.cit.*, p.183.
۳۸. موسی‌الرضا وحیدی، «سیاست خارجی روسیه در دریای خزر»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲، (زمستان ۱۳۷۹)، ص ۷۸.
39. Cohen, *op.cit.*, p.3.
40. *Ibid.*, p.121.
۴۱. کولای، «تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه»، پیشین، ص ۱۳۴.
42. Cohen, *op.cit.*, p.5.
۴۳. وزرای خارجه روسیه و ایران در اوایل سال ۱۹۹۶ طی بیانیه‌ای مشترک، حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس را اقدامی کاملاً غیرقابل قبول دانستند، نگاه کنید به: کولای، پیشین، ص ۶.
۴۴. ملجین، پیشین، ص ۳۰۷.
۴۵. همان، ص ۳۱۸.
۴۶. همان، ص ۳۱۹.
۴۷. همان، ص ۳۳۲.
48. Aron (1998), *op.cit.*, p.30.
۴۹. برای مطالعه بیشتر در مورد روابط روسیه - ناتو نگاه کنید به:

- *NATO Enters the 21st Century*, ed. by Ted G. Carpenter (London: Frank Cass, 2001)
- Oskana Antonenko, "Russia, NATO and European Security After Kosovo", *Survival*, 41-42 (Winter 1999-2000)
50. Carpenter, *op.cit.*, p.95.
51. "The Alliance's Strategic Concept", Washington D.C: 23-24 April, 1999, (<http://www/nato/Int/1999>).
۵۲. شهرام فرسای، «روابط روسیه و ناتو پس از کوزوو؛ چشم‌اندازها و چالش‌ها»، ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها، شماره ۱۳۹، صص ۲۱-۲۰.
53. Antonenko, *op.cit.*, p.124.
54. Wallander, *op.cit.*, p.124.
55. *Ibid.*
۵۶. برای مطالعه در این مورد نگاه کنید به: ناتالیا گورگان و دیگران، آقای پوتین کیست؟، ترجمه مؤگان صمدی، (تهران: نشر دیگر، ۱۳۸۰).
57. The Foreign Policy Concept of the Russian Federation, Approved by V. Putin, *Russia Today*, (June 28, 2000).
۵۸. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
- Paul Dobriansky, "Russian Foreign Policy: Promise or Peril", *The Washington Quarterly*, (Winter 2000), p.135.
59. *Ibid.*
60. Dragan Glumicic, "Foreign Policy Initiatives of the Russian Federation", *Review of International Affairs*, Vol.LI, No.1096 (August 2000), pp.18-20.
61. Andrei Gordiyenko, "Russia's New Military Doctrine", *Nuclear Control Digest*, Vol.5, No.3 (Summer 2000), pp.22-24.
62. *Ibid.*
63. Roand Dannreuther, "Escaping the Enlargement Trap in NATO - Russian Relations", *Survival*, 41-4, (Winter 1999-2000), p.146.
64. A. Federov, "New Pragmatism of Russian Foreign Policy", *International Affairs* (Moscow), Vol.45, No.5 (1999), p.47.
65. Sarah Mendelson, "U.S - Russian Military Relations: Between Friend and foe", *The*

Washington Quarterly (winter 2002), p.170.

66. Wallander, *op.cit.*, p.126.

67. *Ibid.*

68. *Ibid.*, p.127.

۶۹. روزنامه کیهان، (۱۸ آذر ۱۳۸۰)

۷۰. روزنامه همشهری، (۴ دی ۱۳۸۰)، ضمیمه دیپلماتیک.

۷۱. روزنامه ایران، ۸ خرداد ۱۳۸۱، ص ۳.

72. Anatol Lieven, "The Secret Policeman's Ball: The U.S., Russia After 11 September" *International Affairs*, 78.2 (2002), p.257.

۷۳. کابک خبیری، «نقش روسیه در محیط متحول امنیت بین‌المللی» ماهنامه برداشت اول، سال اول، شماره دوم، (تیر ۱۳۸۱)، ص ۴۳.

۷۴. گاهنامه تحلیل سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۵۹ (تیر ۱۳۸۱) ص ۵.

